

جهانی شدن و چالشهای فرهنگی

دکتر جواد افشار کهن*

دکتر اسماعیل بلالی**

چکیده:

روند رو به رشد ارتباطات انسانی، جهان اجتماعی را در معرض تحولات بیپایه قرار می‌دهد. انسانها، در جوامع مختلف و در چارچوب روابط رو به گسترش خود، هر چه بیشتر از این امکان برخوردار می‌شوند که امور را با منطقی جهانی ارزیابی کنند و این زمینه‌ی برای پدیدار شدن برخی تناقضها و ناسازگاریها در عرصه عمل و نیز در قلمرو ذهن، اندیشه و شناخت است. جهانی شدن؛ به مثابه یک گرایش و تمایل رو به رشد، از عرصه اقتصاد بازار به سایر حوزه‌های زیست جمعی سرایت کرده است. به عبارتی، در بردارنده همه آن فرایندهایی است که همچون یک نیروی بیرونی، زندگی انسانها را در ابعاد مختلف آن هر چه بیشتر با یکدیگر مرتبط می‌سازد و سپهری جدید پدید می‌آورد که در ذیل آن فرصتها و چالشهای متعددی را می‌توان برای حیات جمعی تشخیص داد.

تولید، مبادله و مصرف انبوه اطلاعات و شکل‌گیری جوامع اطلاعاتی؛ به عنوان پدیده‌هایی مرتبط با مقوله جهانی شدن، می‌توانند مورد توجه قرار گیرند که با خود پیامدهای دامنه‌داری را برای فرهنگ سنتی و یا محلی جوامع ایجاد می‌کنند و شرایط جدیدی را برای تحول فرهنگی به وجود می‌آورند. در این میان، جوامع پیرامونی به سبب موقعیت خود در چارچوب این تحولات، تجربیات بدیعی را از سر می‌گذرانند و تحول فرهنگی در این جوامع، از رهگذر برهم کنش عوامل بیرونی و درونی، راه خود را به سوی آینده می‌گشاید. روشن است که در این وضع، درک و فهم پیچیدگی ساز و کارهای معطوف به دگرگونی فرهنگی، پیش شرط تدوین و به کارگیری سیاستهای فرهنگی مؤثر است. بر این اساس؛ تجدید نظر در مفروضات و شیوه‌های برداشت رایج درباره عوامل تأثیرگذار بر دگرگونی فرهنگی باید مورد بررسی قرار گیرد. در واقع، تغییر در قلمروهای قدرت و تقابلهای میان امور جهانی و امور محلی و تحرك و سیالیت نهفته در روندهای جاری زندگی، تغییر نگرشی را ایجاد می‌کند که اساس آن مبتنی بر نیازمندی ما به بازتعریف حد و مرزهای تمایزبخش هویت فرهنگی و بازاندیشی در خود این مفاهیم و احیاناً الزام به خلق و به کارگیری مفاهیم جدید است.

مقاله حاضر، می‌کوشد از رهگذر بازخوانی تفسیرهای مختلف داده شده درباره جهانی شدن، مقوله گسترش ابعاد مختلف ارتباطات جمعی را در آن برجسته سازد و با بهره‌گیری از آن تصویری از منطق و دشواریها و ناسازگاریها در فرایند تحولات فرهنگی در جامعه ایران به دست دهد.

* استادیار گروه علوم اجتماعی - دانشگاه بوعلی سینا

** استادیار گروه علوم اجتماعی - دانشگاه بوعلی سینا

مقدمه

گرفته شده است. از دید سیاسی نیز؛ پرداختن به موضوعاتی چون جهانی شدن و دولت ملی، یا عطف نظر به جابه‌جایی در مبانی قدرت در سیر تاریخ بشری (تافلر) یا سمت و سوی دامنگستر نظارت‌های سازمان یافته قدرت بر کلیت حیات فردی و اجتماعی (فوکو)؛ به منظور توضیح و درک تغییرات مورد اشاره انجام پذیرفته است. از دید فرهنگی نیز؛ توجه به منطق فرهنگی دوران سرمایه‌داری جدید یا پیشین مدنظر قرار گرفته است و سخن از منسوخ شدن برخی از مطلوبترین و ریشه‌دارترین مفاهیم مربوط به ماهیت سیاست فرهنگی به میان می‌آید (جیمسون، ۱۳۷۹: ۶۲). اما، از نقطه نظر موضوع اطلاعات و نقش و اهمیت فزاینده آن در شکلهی به جهان جدید، دیدگاههایی تئوریک، چون نظریه جامعه اطلاعاتی و جامعه شبکه‌یی (کاستلز، ۱۳۸۵) عرضه شده است. برخی از این نوآوریهای نظری، در بستری طرح و بسط می‌یابند که به نوعی با مقوله جهانی شدن پیوند یافته‌اند. بدینسان؛ انقلاب در فناوری اطلاعات، زمینه را برای تأمل درباره رابطه تحول اطلاعاتی با موضوعاتی چون دولت ملی و نظارت (گیدنز)، شیوه تولید، حوزه عمومی (هابرماس)، شهرنشینی (کاستلز) و... فراهم می‌سازد (بوستر، ۱۳۸۴).

اما، با تأکید بر مقوله کلی و عام فرهنگ و با مدنظر قرار دادن گستره‌های شناختی تازه که انسانها آنها را تجربه می‌کنند، می‌توان به بررسی درباره اصول و سازوکارهای تحول فرهنگی در شرایط، یا وضع موسوم به جهانی شدن، پرداخت و بویژه با به کارگیری رویکردهای مطرح در شناخت‌شناسی اجتماعی، این شرایط و الزامات آن را مورد بررسی قرار داد. تذکر نسبت به این نکته مهم مسلماً کار ساز تواند بود که؛ در بسیاری از مواقع، پرداختن به مقوله فرهنگ، سوبه‌یی ارزش‌گرایانه یافته است، زیرا احکایتگر دوری جستن از بهره‌مندیهای مادی گرایانه و همزمان توجه به ابعاد زیباشناسانه و یا انسان‌گرایانه است. بر این اساس، باید یادآور شد که در اینجا بحث از مقوله فرهنگ، نه در بستری آرمان‌گرایانه؛ بلکه، مبتنی بر زمینه‌یی برآمده از روشهای تجربه‌شده در اجتماع و زندگی جمعی مورد

تحول و دگرگونی، از جمله مقولات آشنا و تجربه‌شده انسانها در زمانهای گوناگون و در حوزه‌های مختلف حیات جمعی و از جمله فرهنگ بوده است. با این همه با وجود سابقه دیرین داشتن واقعیت تبادل و تحول فرهنگی، طرح و بحث آن در روزگار جدید و در دوران تجدد و به تبع پدیدار شدن اندیشه تاریخی، آغاز گردید (داوری، ۱۳۸۲). به عبارت دیگر، از جمله ملزومات اندیشه تاریخی؛ توجه به موضوع تحول و تبادل فرهنگها و یا برخورد آنها بوده است. اما، در مطالعه پیرامون تغییر و تحول، می‌توان دگرگونیها و تغییراتی را در کلیت زندگی انسانی مورد توجه قرار داد که به واسطه عمق و یا گسترده‌گی دامنه‌شان، موجب گذار تمدنی در جوامع انسانی شده‌اند. برای نمونه و هنگامی که از نقطه نظر موضوع ارتباطات به تاریخ بشری می‌نگریم، می‌توانیم، همچون مک‌لوهان؛ از دوران تمدن باستانی مبتنی بر ارتباطات شفاهی، دوران تمدنی مبتنی بر خط و سپس دوره تمدنی مبتنی بر وسایل ارتباطی الکترونیک یاد کنیم (ساروخانی، ۱۳۸۳: ۴۴). متفکران دیگری چون دیوید رایزمن، بر همین اساس؛ سه عصر «سنت راهبری»، «درون راهبری» و «دگرراهبری» را از یکدیگر متمایز ساخته‌اند و شکلیابی اجتماعات انسانی متشکل از افراد بیگانه با یکدیگر را با به کارگیری مفهوم «انبوه تنها» مورد اشاره قرار داده‌اند (مجموعه نویسندگان، ۱۳۸۳: ۲۵). بدین ترتیب، می‌توان گفت؛ شرایط اجتماعی مترتب بر ارتباطات جدید، مورد توجه نویسندگان معاصر قرار گرفته است (معمدثزاد، ۱۳۷۹: ۱۰۵ و بعد).

در همین راستا، عصر جدید واجد زمینه‌هایی از تحول و دگرگونی قلمداد شده که با خود پیامدهای دامنه‌داری را به ارمغان آورده است. از دیدگاه اندیشه‌ورزانی که شیوه تولید اقتصادی در جوامع انسانی را مورد توجه قرار می‌دهند؛ اصطلاحاتی مانند «سرمایه‌داری پیشرفته» یا «پساصنعت‌گرایی» (دانیل بل) در اشاره به همین واقعیت؛ ابداع و به کار

گیرد. از سوی دیگر، باید فرهنگ و مقولات وابسته یا مرتبط با آن، چون هویت (برای نمونه ر.ك. به: هال، ۱۳۸۳) و آزادی (برای نمونه ر.ك. به: گنو، ۱۳۸۰) را در پرتو شرایط جدید باز تعریف کرد.

بازاندیشی در مقولات اساسی و ارزشهای بنیادین انسانی؛ در شرایط جدید می‌تواند بر انگیزاننده این پرسش باشد که ذیل وضع جهانی شدن، چگونه می‌توان به مقوله فرهنگ پرداخت و چه ابعاد و جهاتی را در روند تحول فرهنگی جوامع مورد تحقیق و بررسی قرار داد؟ مقاله حاضر، در راستای پرداختن به چنین پرسشی می‌کوشد؛ برخی ابعاد و مؤلفه‌های حاکم بر سیر دگرگونی فرهنگی در جهان معاصر را بازگو کند.

پارادایمهای نظری در خصوص

ارتباط فرهنگ و جهانی شدن

چهار رویکرد کلی در ارتباط با فرهنگ و جهانی شدن می‌توان تصور کرد. این چهار نقطه نظر، با توجه به ماهیت و نقش جهانی شدن دارای ارزش علمی و اطلاعاتی خاص خود هستند. هر کدام از این نقطه نظرها، از نظر پارادایمی متمایز به ماهیت و نقش جهانی شدن و فرهنگ توجه کرده‌اند. این چهار رویکرد و ترکیب آنها، به ما کمک می‌کند تا از تمام زوایا، به مسأله جهانی شدن و فرهنگ توجه کنیم و دیدگاهی جامع‌تر نسبت به ارتباط این دو داشته باشیم. این چهار رویکرد، بر اساس دو مقوله تغییر و نظم، از يك سو و بُعد عینی و ذهنی پدیده‌های اجتماعی، از سوی دیگر؛ صورتبندی و متمایز می‌شوند و می‌توان آنها را چنین برشمرد: کارکردگرایی، تفسیرگرایی، انسان‌گرایی رادیکال و ساختارگرایی رادیکال. چهار پارادایم مزبور، بر پیش فرضهای بنیادین متفاوتی درباره ماهیت علم اجتماعی و ماهیت جامعه استوار است. هر کدام از این پارادایمها، نظریات، ابزارهای تحلیلی و مفاهیمی به دست می‌دهند که از دیگری متفاوت است (Ardalan, 2009, 513). جدول زیر این موضوع را نمایش می‌دهد:

○ از دیدگاه اندیشه‌ورزانی که شیوه تولید اقتصادی در جوامع انسانی را مورد توجه قرار می‌دهند؛ اصطلاحاتی مانند «سرمایه‌داری پیشرفته» یا «پساصنعت‌گرایی» (دانیل بل) در اشاره به همین واقعیت؛ ابداع و به کار گرفته شده است. از دید سیاسی نیز؛ پرداختن به موضوعاتی چون جهانی شدن و دولت ملی، یا عطف نظر به جابه‌جایی در مبانی قدرت در سیر تاریخ بشری (تافلر) یا سمت و سوی دامنگستر نظارت‌های سازمان یافته قدرت بر کلیت حیات فردی و اجتماعی (فوکو)؛ به منظور توضیح و درک تغییرات مورد اشاره انجام پذیرفته است. از دید فرهنگی نیز؛ توجه به منطق فرهنگی دوران سرمایه‌داری جدید یا پیشین مدنظر قرار گرفته است و سخن از منسوخ شدن برخی از مطلوب‌ترین و ریشه‌دارترین مفاهیم مربوط به ماهیت سیاست فرهنگی به میان می‌آید.

توجه قرار می‌گیرد و حاوی تمایلاتی عینی و ملموس است.

بدین ترتیب، اگر جهانی شدن را سر فصل تغییرات دورانسازی بدانیم؛ که در آن، عرصه‌های مختلف زندگی جمعی در جوامع مختلف دستخوش دگرگونی می‌شود، می‌توان رابطه جهانی شدن و تحول فرهنگی را به نحو دقیقتری مورد توجه قرار داد. در این راستا، از يك سو باید به مختصات جهانی شدن نیز توجه داشت. در این زمینه، گفته می‌شود که جهانی شدن، يك فرایند موزون نیست و پیامدهای متنوعی برای جوامع گوناگون دارد (قوام، ۱۳۸۲: ۳۰)، بخصوص، اگر این گونه‌گونی بر اساس درجه توسعه یافتگی این جوامع مدنظر قرار

جامعه‌شناسی تغییر

ساختارگرایی رادیکال	انسان‌گرایی رادیکال
کارکردگرایی	تفسیرگرایی

جامعه‌شناسی نظم

ذهنی عینی

پارادایم کارکردی:

فرض پارادایم کارکردی آن است که جامعه وجودی مجرد دارد و از نظم مشخصی پیروی می‌کند. این پیش‌فرضها، منجر به وجود علم اجتماعی عینی و فارغ از ارزش می‌شود که می‌تواند شناختی تبیینی و پیش‌بینی‌کننده واقعی از جهان «بیرون» به دست دهد. جهانی شدن؛ پروسه غیر قابل برگشتی است که در آن ارزشها و هنجارهای انگلو-آمریکایی بر فرهنگ جهان جدید غالبند (همان، ۵۱۷). بر این اساس، گفته می‌شود شبکه جهانی فرهنگ، قویترین نیروی اجتماعی و سیاسی در جهان است. چنین شبکه جهانی از فرهنگ است که ترس برخی دولتهای اسلامی را از این پروسه و تلاش آنها برای جدا کردن مردمشان از جهان مدرن نشان می‌دهد. در این پارادایم، جریان اطلاعات و کنترل آن توسط برخی دولتهای قوی غربی مورد بررسی قرار گرفته و تأثیر دهکده جهانی بر ارزشهای دیگر کشورها کنکاش می‌شود. در این راستا تأثیر رسانه‌ها در این دهکده جهانی نیز، مورد اشاره قرار می‌گیرد. تأثیر و کنترل فرهنگ آمریکایی بر رسانه‌های عمومی، در فرایند جهانی شدن، در این پارادایم مهم است (همان، ۵۱۸).

پارادایم تفسیری:

فرض پارادایم تفسیری آن است که واقعیت اجتماعی؛ نتیجه تفسیرهای ذهنی افراد است. در این پارادایم، جهان اجتماعی پروسه‌یی در نظر گرفته می‌شود که توسط افراد خلق می‌شود. در این پارادایم، جهان اجتماعی پیوسته، نظام‌دار و یکپارچه است (همان، ۵۱۹). پدیده‌های فرهنگی در این پارادایم، نمودهایی

خارجی از تجربه درونی‌اند. از این رو، علوم فرهنگی، نیاز به کاربست روشهای تحلیلی مبتنی بر «درک و فهم» است که از طریق آن اندیشمند فرهنگی می‌تواند انسانها، اندیشه آنها، احساسات آنها و شیوه ابراز آنها در جهان بیرونی را بفهمد و درک کند. در این پارادایم، موضوع محوری در تعاملات اخیر جهانی؛ تنش بین تجانس و عدم تجانس فرهنگی است. نیروهای فرهنگی که از کلانشهرهای مختلف وارد جوامع جدید می‌شوند، به طریقی تمایل به بومی شدن دارند. این امر؛ شامل موزیک، سبکهای سکونت، علم، تکنولوژی، نهادها و مناظر می‌شود (همان، ۵۲۰). اقتصاد فرهنگی جهان اخیر، نظمی پیچیده، همپوشان و متمایز کننده (dis-junctive) است. پیچیدگی آن، معطوف به گسستهای اساسی مشخصی بین اقتصاد، فرهنگ و سیاست است. این گسستها را با ارجاع به رابطه بین پنج بعد جریان فرهنگی زیر می‌توان فهمید:

۱. Ethnoscape یا حوزه قومیتی

۲. Technoscape یا حوزه تکنولوژیک

۳. Financescape یا حوزه مالی

۴. Mediascape یا حوزه رسانه‌یی

۵. Ideoscape یا حوزه ایدئولوژیک

پسوند مشترک "scape" در این ابعاد، دلالت بر آن دارد که این ابعاد؛ روابط عینی خاصی نیستند، بلکه، سازه‌هایی ذهنی‌اند که عمیقاً تحت تأثیر بافت تاریخی، زبانی و سیاسی انواع مختلف کنشگران است: دولت-ملتها، شرکتهای چندملیتی، جوامع مهاجر، جنبشها و گروههای خرده-ملی، (دینی، سیاسی یا اقتصادی) و گروههای چهره به چهره صمیمی، مثل روستاها، همسایگان و خانواده‌ها.

Ethnoscape: اشاره به چشم‌انداز افرادی دارد که جنبه در حال تغییر جهان را می‌سازند: توریستها، مهاجران، پناهندگان، اخراجیها، کارگران مهمان و دیگر گروههای متحرک افرادی که سیاست هم درون و هم بین دولتها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

Technoscape: اشاره به کلیت تکنولوژی جهانی دارد، هم تکنولوژی بالا و هم پایین، هم مکانیکی و

که به آگاهی دروغین، یا از خودبیگانگی شان منجر می‌شود.

از نقطه نظر این رویکرد، فاز اخیر جهانی شدن فشرده‌سازی پیش‌بینی نشده‌ی از زمان و مکان است که با خود تراکم بی‌شماری از ارتباطات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را در مقیاس جهانی به همراه دارد. اما، افراد، جهانی شدن را به شیوه‌هایی متفاوت تجربه می‌کنند. جهانی شدن؛ ثروت و فرصت بزرگی برای عده‌قلیلی ممتاز فراهم می‌کند، در صورتی که بسیاری دیگر را در فقر و ناتوانی عمیق نگه می‌دارد. جهانی شدن، هم یک تخریب بزرگ و هم یک خلاق بزرگ اندیشه‌ها، ارزشها، هویتها، اعمال و جنبشهاست.

از منظر این دیدگاه، جریان‌ات فرهنگی جهانی؛ در مدیریت شرکتهای رسانه‌ی بین‌المللی قدرتمندی هستند که از آخرین تکنولوژیهای ارتباطی برای شکلدهی به جوامع و هویتها بهره می‌گیرند. تصاویر و اندیشه‌ها، اثر شگرفی بر شیوه تجربه افراد از زندگی روزمره‌شان می‌گذارند. فرهنگ، دیگر بیش از این با محل ثابتی پیوند ندارد، بلکه، معانی جدیدی کسب می‌کند که منعکس‌کننده موضوعات مسلط در حال ظهور در زمینه‌ی جهانی است (همان، ۵۲۴).

پارادایم ساخت‌گرایی رادیکال:

این پارادایم بر این انگاشت است که واقعیت، عینی و مجرد است و گویی ریشه در نگاه ماتریالیستی از جهان طبیعی و اجتماعی دارد. جهان اجتماعی، مثل جهان مادی، وجودی مستقل و بیرون از اندیشه انسانها دارد. این پارادایم، جامعه را به صورتی بالقوه، نیروی سلطه‌گر در نظر می‌گیرد. جامعه‌شناسانی که در این منش قرار می‌گیرند، رویکردی عینی‌گرایانه دارند و به تغییر بنیادین متعهدند (همان، ۵۲۵).

در این رویکرد، فرهنگ چیزی است که برخی آن را احساس می‌کنند در صورتی که برخی دیگر آن را احساس نمی‌کنند، اما، یکسان با دیگران عمل می‌کنند. در این منش، هیچ توجیهی معطوف به معیارهای جهانی برای ارزشها و اعمال فرهنگی وجود ندارد. در نظام جهانی فعلی، پرسش در مورد همگن شدن فرهنگ، که

هم اطلاعاتی؛ که بسیار سیال بوده و با سرعت بالایی بین انواع مرزهای قبلاً غیر قابل نفوذ، در حرکت است.

Financescape: اشاره به ویژگیهای جدیدی از سرمایه جهانی دارد که یک چشم‌انداز مرموزتر، سریعتر و متفاوتی برای پیگیری است. مثل بازارهای رایج، مبادلات ذخایر ملی و سفته‌بازها؛ که باعث جریان بی‌شماری از پول در بین مرزهای ملی، به سرعتی غیر قابل پیش‌بینی و با کارایی اقتصادی می‌شود. رابطه جهانی بین سه بعد اشاره شده در بالا، به شدت گسسته و غیر قابل پیش‌بینی است.

Mediascape و Ideoscape: مبتنی بر هم ساخته می‌شوند و همان گسسته‌های قبلاً بحث شده‌اند. اولی، هم به توزیع تواناییهای الکترونیکی تولید و انتشار اطلاعات و هم به تصاویر جهان خلق شده توسط این رسانه‌ها اشاره دارد.

Ideoscape: اشاره به مجموعه تصاویری دارد که اغلب بی‌واسطه و سیاسی‌اند و با ایدئولوژیهای دولتها و ضد ایدئولوژیهای جنبشهایی سروکار دارند که هدف آنها گرفتن قدرت دولت یا بخشی از آن است. بر این اساس، می‌توان گفت جهانی شدن فرهنگ؛ به معنای همگن شدن آن نیست. با این حال، جهانی شدن از ابزارهای همگنسازی مثل تسلیحات، فنون تبلیغاتی، سلطه‌زبانی و سبکهای پوشش بهره می‌گیرد. از این رو، ویژگی محوری فرهنگ جهانی، عبارت است از؛ سیاست یکسانی در برابر تفاوت (همان، ۵۲۱).

پارادایم انسان‌گرایی رادیکال:

این پارادایم، انتقاداتی از وضع موجود می‌کند و از دیدگاهی ذهن‌گرایانه بارویکرد تغییر بنیادین، به سبکهای سلطه، آزادی، محرومیت و عاملیت می‌پردازد. این دیدگاه، بر اساس زیربنای ذهنیش، تأکید زیادی بر آگاهی انسانی دارد و تمایل دارد که جامعه را ضد انسان در نظر بگیرد. این رویکرد، فرایند خلق واقعیت را به خودی خود بازتابی می‌داند، بدان معنا که؛ افراد و جامعه از رسیدن به بالاترین پتانسیل ممکن‌شان بازداشته می‌شوند. آگاهی انسانها، تحت سلطه روستاختهای ایدئولوژیک نظام اجتماعی، قرار می‌گیرد

○ جهانی شدن، هم يك تخریب بزرگ و هم يك خلاق بزرگ اندیشه‌ها، ارزش‌ها، هویتها، اعمال و جنبشهاست.

از منظر این دیدگاه، جریان‌های فرهنگی جهانی؛ در مدیریت شرکتهای رسانه‌یی بین‌المللی قدرتمندی هستند که از آخرین تکنولوژیهای ارتباطی برای شکلدهی به جوامع و هویتها بهره می‌گیرند. تصاویر و اندیشه‌ها، اثر شگرفی بر شیوه تجربه افراد از زندگی روزمره‌شان می‌گذارند. فرهنگ، دیگر بیش از این با محل ثابتی پیوند ندارد، بلکه، معانی جدیدی کسب می‌کند که منعکس‌کننده موضوعات مسلط در حال ظهور در زمینه‌یی جهانی است.

هست. اگر افراد در مقابل ارزشهای فرهنگی انکار شده یا مورد غفلت واقع شده‌شان مقاومت نشان می‌دهند، در نزاعهای سیاسی‌شان در درون يك دولت نیز، سعی در تقویت موضع فرودستان می‌کنند (همان، ۵۲۸).

مدلهای جهانی شدن فرهنگی: رویکردی محلی

بر اساس مدل برگر؛ جهانی شدن فرهنگی در راستای چهار خط مرتبط به هم و همزمان پیش می‌رود. اولی؛ با مفهومی مصطلح به نام «فرهنگ داووس» (Davos culture) مرتبط است و فرهنگ نخبگان بازرگانی جهان است. برگر، نسخه دوم را نمایشگاه بین‌المللی علمی (faculty club international) می‌نامد که به معنای تعامل روزافزون همیشگی بین طبقه روشنفکران غربی و دورترین نقاط جهان است و نیز شکل‌گیری - از طریق تمام انواع بنیادها، سازمانهای غیردولتی و شبکه‌های آکادمیک - اجتماع آکادمیک جهانی است که زبان مفهومی یکسانی را استفاده

با تقابل «خاص» در مقابل «جهانی» سروکار دارد، می‌تواند با تقابل «ملی» در مقابل «جهانی» پیوند داده شود. این بدان دلیل است که در نظام جهانی مدرن، دولت - ملت با بیشترین جذب، قدرت طولانی مدت، بیشترین پیوند سیاسی و قویترین تسلیحات برای حمایت از آن، اهمیتی اساسی دارد. در کنار ظهور دولت - ملتها، جهان در حال حرکت به سمت آگاهی جهانی از انسانیت پیش می‌رود؛ يك خصیصه جهانی ماورای مذاهب موجود جهانی. به عبارت دیگر، از منظر این دیدگاه، مسیر دوگانه‌یی در روند تحولات آینده وجود دارد: خلق تاریخی دولت - ملتها، خاص و در کنار آن و توأم با آن، خلق تاریخی انسانیت جهانی. در طی زمان، دولت - ملتها، در شکلهای فرهنگیشان به صورتی روزافزون همشکل می‌شوند. در هر حال، مقاومتی ژرف در مقابل ایده فرهنگ جهانی وجود دارد.

مشکل مرتبط با فرهنگ جهانی از آنجا ناشی می‌شود که تعریف يك فرهنگ، مستلزم تعریف مرزهایی است که سیاسی‌اند، یعنی مرزهای استثمار و مقابله با استثمار. این مرزها، اختیاری‌اند؛ زیرا، ترسیم مرزها از يك نقطه و نه نقطه دیگر، به لحاظ منطقی قاطع و قابل دفاع نیست (همان، ۵۲۷). در همان زمان که دیالکتیکی از خلق همزمان فرهنگ جهانی همگن و فرهنگهای ملی متمایز در این جهان وجود دارد، دیالکتیکی از خلق همزمان فرهنگهای ملی و گروههای قومی متمایز نیز وجود دارد. در هر دو دیالکتیک، دولتها نقش بالادستی را دارند، چون نیروی فیزیکی در اختیار آنهاست. اما در دو دیالکتیک، دولتها نقشهای متناقضی را ایفا می‌کنند. در یکی؛ نقش خلق تنوع فرهنگی و در دیگری نقش خلق همشکلی فرهنگی. این امر، باعث شده که دولتها قویترین نیروی فرهنگی در جهان مدرن باشند. بر این مبنا، می‌توان گفت فرهنگ اسلحه قویتر است. اما هر دو طرف آن برنده‌اند. اگر فرادستان سلب مالکیت را به عنوان عادات نمایش می‌دهند، فرودستان می‌توانند از مشروعیت همان عادات برای جلوگیری از سلب مالکیتها، جدید بهره بگیرند. اگر چه این جنگ، جنگ نابرابری است. اما، ارزش تلاش کردن را دارد. مقاومت فرهنگی، مقاومتی سیاسی نیز

بخش از جهان و حذف سنتهای فرهنگی غیر غربی. به همین دلیل است که نژومار کیسستهای امروزی شدیداً به جهانی شدن بدبین هستند. شاید رویکرد فرهنگی غالب در مورد جهانی شدن امروزه ترس از آن است که جهانی شدن، وحدت را به ارمان نیابد، بلکه، محصول آن هم شکل شدن باشد: یک هژمونی فرهنگی که محصول بازرگانی شدن کاپیتالیستی است (همان، ۸).

فرهنگ جهانی؛ تنها یک نیروی همگن کننده نیست، بلکه، تنوع و تمایز را نیز تشویق و حمایت می کند. از دهه ۱۹۷۰ اکثر تحلیلگران، جهانی شدن را معادل آمریکایی شدن می انگاشتند.

پنج عامل مهم برای فهم ناهمگنی بیشتر فرهنگ جهانی، عبارتند از:

الف) موفقیت شکل سیاسی دولت-ملت

ب) نسبی گرایی فرهنگی و ایدئولوژی اعتبار فرهنگی

پ) منطقه گرایی

ت) مصرف گرایی به عنوان تفسیر سازگار

ث) اروپایی شدن. (ereolization)

الف) موفقیت شکل سیاسی دولت-ملت:

استعمارزدایی بعد از ۱۹۴۵، جهانی ایجاد کرد که در آن دولتهای مستقل زیادی شکل گرفتند. این دولتها، در ارتباط با سایر دولتها، به سازمانهای دولتی جهانی پیوستند و به شکل گیری اصول جهانی کمک کردند. از آن زمان؛ صداها و دیدگاههای جهان سوم، به صورتی روزافزون در توسعه فرهنگ جهانی سلطه پیدا کرده است.

ب) نسبی گرایی فرهنگی و ایدئولوژی اعتبار فرهنگی:

جنبشهای روشنفکری در علوم انسانی و اجتماعی به انضمام ایدئولوژیهای ناسیونالیسم و استقلال ملی، باعث به وجود آمدن اصل برابری اساسی ارزش تمام فرهنگهای انسانی در فرهنگ جهانی شده است.

پ) منطقه گرایی:

در عین رشد ساختارها، ایدئولوژیها، اصول و الگوهای جهانی، سازمانها و جنبشهای منطقه ای نیز ظهور و بروز پیدا کرده و همین امر باعث برخی

می کنند. جنبه سوم دیدگاه برگر؛ فرهنگ عامه ای است که برگر آنرا دنیای «مک» (Mc world) می نامد: «ذائقه های استاندارد» (چی بخورید، چی بپوشید، چی بگویید، چی ببینید و چی گوش کنید). غلبه (حداقل در سطح) فرهنگ رسانه ای به سبک آمریکایی که منجر به «اسکان مجدد» بخش قابل ملاحظه ای از جوانان در فضای مجازی «دات کام» (dot. com) می شود.

در نهایت، مسیر چهارم جهانی شدن فرهنگی برگر، مرکب از گسترش روزافزون پروتستانیسیم کلیسایی (evangelical) به مناطقی است که به لحاظ تاریخی با آن بیگانه بوده اند. آمریکای لاتین، آسیای خاوری، جنوب آفریقا و برخی کشورهای جدا شده از شوروی سابق (Vysotska, 2004, 35).

برخی دیگر از نویسندگان، نتایج فرهنگی برآمده از جهانی شدن را در هشت حوزه مورد توجه قرار داده اند و به مواردی همچون بازسازی صنایع فرهنگی، اهمیت یافتن سیاستهای رسانه ای، افزایش نقش، اهمیت و جایگاه زندگی روزمره و... اشاره می کنند (During, 2005: 93-94).

فرهنگ جهانی: همگن کننده یا تمایز سازنده؟

بسیاری از ما زندگی محلی داریم. اما، جهانی شدن؛ حتا بافت محلی و به تبع آن، ماهیت تجربه فرهنگی ما را نیز تغییر می دهد. فرهنگ، دیگر بیش از این به محدودیتهای محلیش «وابسته» نیست. این به معنای آن نیست که جهانی شدن، محلی بودنهارا حذف می کند، بلکه، تجربه فرهنگی به شکلهای متنوع آن، از «لنگرهای سنتی اش» در محلی بودنهاي خاص «جدا می شود» (Tomlinson, 2006, 11). تاملینسون (Tomlinson) به نقل از مسی (Massey) معتقد است که جهانی شدن فرایندی ناگهانی است، با عرصه هایی از تراکم و تمرکز جریان و عرصه های دیگری که مورد غفلت، یا حتا، مورد تحریمند. در این معنا، جهانی شدن کاملاً جهانی نیست. براساس نظر تاملینسون، جهانی شدن؛ فرایندی است که به صورتی اجتناب ناپذیر، در بردارنده شکلی از امپریالیسم فرهنگی است: گسترش فرهنگ غربی-بویژه آمریکایی-به هر

منطقه گرایها شده است.

ت) مصرف گرایی به عنوان تفسیر سازگار:

در عین اینکه فرهنگ عامه جهانی، دربردارنده محصولات و نمادهایی است که در اکثر بازارهای محلی نفوذ و دخالت می کنند؛ ایدئولوژی آزادی اقتصادی و انتخاب مصرف کننده ملتزم به آن، کاربردها و تفسیرهای متنوع از الگوهای مصرف استاندارد را نیز تشویق می کنند.

ث) اروپایی شدن:

در بسیاری از حوزه‌ها، نیروی همگن کننده فرهنگ جهانی با ذائقه‌های فرهنگ جهانی و سنت‌های محلی ریشه‌داری مواجه می شود که ممکن است باقیمانده مواجهه‌های مشابه با همسایگان یا استعمارگران بوده باشند. بر اثر فرایندهای تعاملی خلاق، عناصر مشترک، در مکان‌های مختلف، شکلهای متفاوتی به خود می گیرند.

اکثر بحثها در مورد فرهنگ جهانی، بر ابعاد نمایشی یا هنجاری آن تأکید می کنند. فرهنگ نمایشی (عامه) شامل؛ محصولات رسانه‌یی، کالاهای مصرفی که پایگاه تجسمی (iconic) را به عنوان نمادهای مدرنیته یا آوانگار دیسم در نظر می گیرد. غذاها و سبکهای پوششی؛ که ریشه در فرهنگهای خاصی دارد که بدل به هوسهای جهانی شده‌اند (Boli & Lechner, 2001, 6262).

جهانی شدن و اطلاعات

جهانی شدن؛ را می توان پدیده‌یی تلقی کرد که درباره جهات و ابعاد، پیامدها و تأثیرات و حتا، زمینه‌ها و الزامات آن، توافق نظر عام وجود ندارد. با وجود این، وجوه اشتراك متعددی را می توان تشخیص داد که نویسندگان مختلف در تعریف و تحدید مفهوم جهانی شدن به بیان آن پرداخته‌اند. در يك تعریف از جهانی شدن، می توان آن را توسعه جهانی مقوله‌های مادی و معنوی دانست که منجر به بازسازی تولیدات جدید در قلمروهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شده و دگرگونی مفهوم زمان و مکان را موجب گردیده است (عاملی، ۱۳۸۳: ۵). دیدگاهها و نظریه‌هایی که جهانی شدن را موضوع مطالعه خود قرار می دهند، کم و بیش این مفاهیم

یا اصطلاحات را مورد توجه دارند: کنش از راه دور، فشردگی زمان-فضا، درهم تنیدگی فزاینده، دنیای جهانی شونده، ادغام جهانی، آگاهی از شرایط جهانی، پایان جغرافیا، انسان جهان وطن و... اما جهانی شدن؛ به یکباره رخ نداده و از مراحل مختلفی عبور کرده است. ولی، ویژگی گذار از هر مرحله به سوی مرحله بعدی را شاید بتوان با تأکید بر ارتباطات بهتر توضیح داد. در واقع، باید جهانی شدن را پدیداری پیوسته با ارتباطات دانست. آمیختگی زمان و مکان، تنها در اثر گسترش وسایل ارتباطی میسر شده است. در چنین شرایطی، شاید بتوان گفت که در کره زمین تقریباً منطقه‌یی منزوی و برکناری از جهانی شدن وجود ندارد و لذا، باید پذیرفت که ارتباطات جدید کم و بیش در همه جا نفوذ داشته است. اما، جهانی شدن؛ جدا از رابطه پیوسته و نزدیکی که با مقوله ارتباطات دارد، دارای معنا است. با این حال، تأکید بر عامل ارتباطات سویه‌های متفاوتی از تأثیر گذارهای جهانی شدن را عیان می سازد، که گاهی جای اختلاف بوده است. از يك سو، جهانی شدن همچون فرایندی همسان با غربی شدن پنداشته شده است، که در آن، جهان به سوی سیطره یافتن فرهنگی یکسان و واحد سیر می کند. طرفداران این دیدگاه، با طرح مفهوم «بازار جهانی فرهنگ» (عاملی، ۱۳۸۳: ۳) تأثیرات یکسانساز جهانی شدن را برجسته ساخته‌اند و یا توسعه را گفتمانی غریب‌ساز معرفی کرده‌اند (لاتوشه، ۱۳۷۹). اما، از نقطه دانش ارتباطات؛ می توان در این مطلق‌سازی تردید داشت. بر این اساس و با تأکید بر زمینه‌های متعدد فرهنگی موجود در جوامع مختلف؛ باید خاطر نشان ساخت که پیامهای ارسال شده از سوی تولیدکنندگان غالب و مسلط در فرهنگ جهانی، بازتاب یکسانی در محیطهای فرهنگی متفاوت نخواهد داشت (اصل تکمله). فزون بر این، باید به پیامدهای گاهگاه متناقض گسترش ارتباطات در جهان نیز توجه داشت. برای مثال، به اعتقاد ژاک برلور (J. berleur) جهانی شدن دچار تناقض است. زیرا، از يك سو، موجب گسترش ارتباطات و تماسها شده است و از سوی دیگر، با برجسته‌سازی اموری که در آنها رقابت بر سر منافع وجود دارد، به تشدید منازعات می انجامد (محسنی، ۱۳۸۰: ۳۹).

بر اساس پاسخ‌هایی شکل گرفته است که در تاریخ، آدمیان برای رفع نیازمندیهای خود پدید آورده‌اند. از همین رو، فرهنگیابی انسانها؛ به مثابه فعالیتی در راستای رفع حاجتها و نیازهای آدمی قابل تحلیل است. در این زمینه، همچنین باید اهمیت برخی مقولات مندرج در فرهنگ را برجسته کرد. برای نمونه؛ «زبان» به عنوان فرآورده‌ی انسانی قابل ذکر است. اگر زبان را حاصل تجربه‌های زیست شده و از جمله مشتمل بر نمادهایی بدانیم، که در کار ارتباط انسانی نقش آفرینی اساسی دارند، عصر تازه ارتباطی؛ در واقع، با گسترش دامنه تولید، توزیع و به کارگیری نمادها، قابل تشخیص است. از همین دریچه؛ می‌توان به پیوند مقولات فرهنگ و ارتباطات نظر کرد.

ارتباطات جدید، از نقطه نظر تحول فرهنگی؛ زمینه‌ساز ایجاد، گسترش و نهادینه‌سازی مجموعه‌ی بی‌نیازهایند که یا پیش از این مورد توجه قرار نداشتند و یا پاسخ‌هایی متفاوت برای آنها تدارک دیده شده است. بدینسان، مجموعه‌های فرهنگی پیش‌تاز و فراگیر، از قدرت بیشتری در همه گیر کردن ارزشهای مورد تأکید خود و فراگیر کردن نیازهای مدنظر برخوردارند و لذا، می‌توانند در جهت‌دهی به خواستها و تصورات انسانی؛ واجد استعداد و توان بیشتری تلقی شوند. ارتباطات؛ در این جا، بستری برای سهم شدن گروه‌های اجتماعی متفاوت در نقاط مختلف جهان در تجربه یکدیگر، فراهم می‌آورد.

فرهنگها؛ بدینسان از دامنه محدود جوامع خاص، قابلیت گذار به سوی دیگر جوامع را می‌یابند و در زمینه‌ی متفاوت، به مدد وسایل تازه ارتباطی، باز تفسیر و باز تولید می‌شوند. در این شرایط؛ فرهنگهایی که میزبان پیامهای جدید ارسال شده از سوی فرهنگهای میهمان هستند (و می‌توان نام فرهنگهای پیرامونی را به عنوان نظیری برای جوامع پیرامونی برای آنها برگزید) بیشتر رویکردی تدافعی، نفی کننده، یا مقابله جویانه را برمی‌گزینند. دامنه این واکنشها، می‌تواند از نفی و ممنوعیت کاربرد وسایل حامل این پیامها آغاز شود (برای نمونه، درباره ماهواره ر. ک. به: ارجمندی، ۱۳۸۰) و به تلاش در جهت تدارک شیوه‌هایی برای

بدینسان، می‌توان نتیجه گرفت که؛ نتایج نهایی و قاطعی را نمی‌توان برای جهانی شدن برشمرد. با وجود این، شرایط جدید مورد بحث، آشکارا موجب تغییراتی در گستره حیات جمعی جوامع مختلف شده است. در این میان، تجربه‌ی که کشورهای پیرامونی - به سبب جهانی شدن از سر می‌گذرانند - می‌تواند موضوع مورد مطالعه‌ی مناسب و مهم تلقی شود. از این نقطه نظر؛ از جمله چگونگی سازوکار تحولات فرهنگی در این جوامع می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. در این زمینه، از جمله باید به گسترش «شکاف آگاهی» (سورین و تانکارد، ۱۳۸۱: ۳۶۱ و بعد) میان جوامع توسعه یافته و جوامع پیرامونی اشاره داشت. اگر اطلاعات و یا به طور دقیقتر دسترس پذیری و کاربردی ساختن آن، یک منبع قدرت باشد؛ به نظر می‌رسد با تداوم رابطه نابرابر میان جوامع، قلمروهای دسترسی کارآمد به اطلاعات، به شکلی نامتوازن میان آنها توزیع گردد و این خود به مضاعف شدن فاصله میان آنها منجر شود. از این منظر، جهان آینده صرفاً نباید از زاویه نابرابریهای وابسته به قدرت و ثروت مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، بلکه، بی‌عدالتی در توزیع آگاهیها نیز قلمروی است که به تشدید فاصله میان کشورها می‌انجامد. واضح است که پرداختن به موضوعاتی چون توسعه، فقر، نابرابری، دگرگونی اجتماعی، سیاستهای اجتماعی و برنامه‌ریزیهای دولتی نمی‌تواند بدون توجه به این حوزه مهم از حیات جمعی جوامع جهانی شده، منجر به نتایج مطلوب گردد.

فرهنگ در عصر ارتباطات:

تعریف و تحدید مفهوم فرهنگ؛ امری مناقشه برانگیز در حوزه علوم اجتماعی بوده است. شاید تلاش برای روشنگری بیشتر، از اندازه حد و مرزهای این مفهوم، این مناقشات را افزون سازد. از همین رو، تکیه بر شرحی بسیط و کلی، می‌تواند نقطه آغاز مناسبی برای شروع بحث باشد. در این راستا، می‌توان فرهنگ را مشتمل بر ارزشهای یک گروه معین، هنجارهای مورد پیروی آنها و کالاهای مادی تولید شده توسط آنها قلمداد کرد (گیدنز، ۱۳۸۱: ۵۵ و ۵۶). فرهنگ؛ به طور کلی،

○ مشکل مرتبط با فرهنگ جهانی از آنجا ناشی می‌شود که تعریف يك فرهنگ، مستلزم تعریف مرزهایی است که سیاسی‌اند، یعنی مرزهای استثمار و مقابله با استثمار. این مرزها، اختیاری‌اند؛ زیرا، ترسیم مرزها از يك نقطه و نه نقطه دیگر، به لحاظ منطقی قاطع و قابل دفاع نیست. در همان زمان که دیالکتیکی از خلق همزمان فرهنگ جهانی همگن و فرهنگهای ملی متمایز در این جهان وجود دارد، دیالکتیکی از خلق همزمان فرهنگهای ملی و گروههای قومی متمایز نیز وجود دارد. در هر دو دیالکتیک، دولتها نقش بالادستی را دارند، چون نیروی فیزیکی در اختیار آنهاست. اما در دو دیالکتیک، دولتها نقشهای متناقضی را ایفا می‌کنند. در یکی؛ نقش خلق تنوع فرهنگی و در دیگری نقش خلق همشکلی فرهنگی.

فرهنگی تابع مقتضیات پیچیده‌ی شود و به راحتی نتوان در سطح کلان، دگرگونیهای از پیش تعیین شده را به سوی هدفهای معین هدایت کرد. روشن است که درك منطبق تحول فرهنگی، در ذیل شرایط موسوم به جهانی شدن؛ خود الزامی برآمده از روند دگرگونیهای سرنوشت‌سازی است که جوامع مختلف را درگیر خود ساخته است. این شرایط، شاید حکایتگر دور شدن هر چه بیشتر از امکان برنامه‌ریزیهای متمرکز فرهنگی باشد. در ادامه؛ برخی از ابعاد دگرگونی فرهنگی در جهان جدید مورد اشاره قرار می‌گیرد.

فرهنگ، خود، دیگری:

مرزبندیها در جامعه انسانی؛ به شکل‌گیری

رقابت با پیامهای ارسال شده از سوی رقیب فرهنگی، منجر گردد. اما، در این شرایط، بیشتر به رسمیت‌شناسی نیازهای عرضه شده از سوی فرهنگ میهمان؛ به مثابه امری ناگزیر، به شکلی آگاهانه یا ناآگاهانه صورت می‌پذیرد و تحول فرهنگی آغاز می‌شود. با وجود این و از منظر جامعه‌شناسی شناخت، فرایند تحول فرهنگی، گاهی موجب تناقض در گستره‌های شناختی افراد-بخصوص در جوامع پیرامونی- می‌شود و به تنوعی از موضع‌گیریها می‌انجامد، موضع‌گیریهایی که یا خواهان تصدیق و یا توجیه ارزشهای جدیدند، یا با آن مخالف هستند و یا می‌کوشند آنرا مهار و محدود سازند. به طور مشخص؛ در جریان تحولات مرتبط با مقوله توسعه و انتقال مجموعه آگاهیهای نو سازی، به جوامع در حال رشد، این پدیده قابل مشاهده است (ر.ک. به: برگر و دیگران، ۱۳۸۱: بخش دوم). در این شرایط؛ تحول فرهنگی به بروز برخی تنشها و ناهمخوانیها در جامعه منجر می‌شود و برخی شکافهای اجتماعی را فعال می‌سازد و یا آنها را تشدید می‌کند.

منطق تحول فرهنگی:

آیا دگرگونی در فرهنگ، منطقی مشخص و روشن دارد و در صورت مثبت بودن پاسخ این پرسش؛ آیا می‌توان امیدوار بود که سازوکاری ثابت و مشخص را کشف کرد که منطق تحول فرهنگی در يك جامعه را فهم‌پذیر سازد؟ برای پاسخ به این پرسشها؛ باید توجه داشت که در هر شرایطی، تحویل‌پذیری فرهنگی تابع مقتضیات خاص و البته متعددی است و از این رو، باید جهات و ابعاد مختلف مؤثر بر تحول فرهنگی در جهان جدید را، مورد بررسی قرار داد.

قبل از هر چیز؛ باید یادآور شد که برنامه‌ریزی فرهنگی، بیشتر ممکن است به هدفهای از پیش تعیین شده نائل نگردد و یا حداقل آن که؛ تبعات و پیامدهایی را موجب شود که قابل پیش‌بینی نبوده است. با توجه به افزون شدن تأثیر گذارهای ناشی از عوامل فراملی و فرافردی برگستره نگرشها و عملکردهای افراد در شرایط جهانی شدن، باید انتظار داشت که تحول

وفاقها؛ می تواند اثر گذار بر حجم، اندازه و راستای تحول فرهنگی باشد.

از سوی دیگر، تبدیل شدن برخی هنجارهای فرهنگی به الگوهای حاکم بر رفتار اکثریت افراد در جوامع مختلف و یا گسترش مرزهای جغرافیایی برخی هنجارها در عصر جهانی شدن، می تواند گاهی تقابلهای برآمده از تقسیم بندیهای تژادی، قومی و مبتنی بر دولت-ملت را کاهش دهد و از ایجاد زمینه های قطبی شدن جوامع بکاهد و موجب پدید آمدن هنجارهایی با دامنه پذیرش گسترده شود. این امر تعامل فرهنگی و بدینسان تحول فرهنگی را تسهیل می کند.

ناهماهنگی در شئون مختلف فرهنگی

فرهنگ؛ به مثابه يك کلیت، همواره از شئون و ابعادی هماهنگ و سازگار با یکدیگر برخوردار است. با وجود این، در مدت زمانی محدود؛ میان عناصر و مؤلفه های يك مجموعه فرهنگی، می تواند ناسازگاریهایی پدید آید. ناهماهنگیهای مزبور بیشتر از آنجا ناشی می شود که انسانها، به سبب وابستگی و دل بستگی شدیدتر به بخش غیر مادی و ذهنی فرهنگ، دگرگوئیها در این حوزه را به سختی پذیرا می شوند. اما، در برابر نوآوریهای تکنولوژیک و مربوط به بخشهای مادی فرهنگ مقاومت کمتری از خود نشان می دهند. این عدم تجانس در هنگامه های تحول فرهنگی؛ می تواند به پدیده تاخیر فرهنگی منجر شود (کوئن، ۱۳۷۴: ۶۸). اما، وجه مهمتر موضوع؛ آنجاست که در درازمدت، این امر می تواند موجب نوعی شکاف میان جوامع گردد. با فراگیر شدن هنجارهای رو به گسترش جهانی در نقاط مختلف جهان، احتمالاً مقاومت در برابر این الگوها در بعد ذهنی-ارزشی فرهنگ سبب ساز نوعی انزوای جهانی خواهد شد. ارزشهای مزبور، در ابعاد مختلف حیات جمعی؛ قابل اشاره اند. برای مثال؛ در عرصه سیاست، تأکید بر مشارکت رقابت آمیز گروهها و احزاب سیاسی (دموکراسی)، در عرصه اقتصاد، اولویت بخشی به منافع بخش خصوصی و سازوکار بازار (لیبرالیسم اقتصادی) و در عرصه فرهنگی، به رسمیت شناسی تنوعات ارزشی و هنجاری

شکافهای عمودی (جنسیتی، تژادی، قومی، زبانی و...) افقی (طبقاتی) منجر می شود. هر نوع انفکاک و تمایزی در گستره جامعه، مشخص کننده محدوده بی است که افراد در درون آن؛ خودی و دیگران، به عنوان انسانهای بیگانه نگریده می شوند. هر چند در عصر جهانی شدن، نوع و کیفیت این تمایز گذارها متفاوت بوده و خود منجر به ادغام فرد در گروه بندیهای وسیعتر و عامتر شده است، اما، همچنان نقطه مشخصی را می توان به عنوان حدفاصل «خود» و «دیگری» مشخص ساخت. این تمایز گذاری؛ در نوع مواجهه ما با فرهنگ و فرآورده هایی که از سوی دیگری عرضه می شود، اثر گذار است. مرتبط با درجه نزدیکی یا دوری ما با «دیگری»، یا احساس ما در این رابطه، و وابسته به فاصله اجتماعی ما با «دیگری»، سیاست ما در مقابل هنجارهای عرضه شده از سوی آن تنوع می پذیرد. بدیهی است؛ وجه نظر خصمانه نسبت به دیگری، راه را بر تبادل فرهنگی سد می کند و اتخاذ موضعی دوستانه نسبت به آن، جنبه های پذیرا و مثبت در عملکرد ما را برجسته تر می سازد. لذا، می توان گفت: گاه مواجهه با فرهنگ میهمان، همچون پدیده بی بیگانه و متعلق به رقیب یا دشمن، می تواند میزان تأثیر گذاری آن را کاهش دهد. برای نمونه، می توان به سیاستهای آموزش اجباری در دهه هشتاد در کشور افغانستان اشاره کرد که از سوی حکومت دست نشانده شوروی در آن کشور اعمال شد. این خط مشی و برخی اقدامات توأم با آن (همچون تدارك رایگان وسایل تحصیل برای کودکان افغانی)، از آنجا که در فضایی از تضاد و خصومت پیشنهاد شد، موجب مخالفت شدید افغانها شد. بر مبنای داده های به دست آمده از يك تحقیق، مهاجرت افغانها به ایران، سبب شد تا افغانها به سازگاری آموزش همگانی با اسلام پی ببرند و کار تا بدانجا پیش رفت که پس از اتخاذ سیاستهای مبتنی بر بازگرداندن مهاجران و ممنوعیت تحصیل کودکان افغان در ایران، آنها اقدام به تأسیس مدارس مستقل در ایران کردند (هودفر، ۱۳۸۶). می توان نتیجه گرفت که تبدیل فضای رقابت و تقابل به محیط تعامل و مفاهمه؛ موجب نوعی تسریع در فرایند دادوستد فرهنگی می شود که در این رابطه، گستره و عمق تضادها، یا

تحول فرهنگی، تغییرات ناخواسته

تحولات فرهنگی در بسیاری از مواقع و بخصوص در شرایط جوامع پیرامونی، نه حاصل کنشها و برنامه‌های از پیش تعیین شده، بلکه، برآمده از نتایج پیش‌بینی نشده است. برای نمونه، با بدل شدن توسعه‌یافتگی، به‌عنوان آرمان و غایت مطلوب؛ جوامع مختلف در این راستا دست به کار ایجاد تغییر و دگرگونی در ساختار اجتماعی و اقتصادی خود می‌شوند. توأم با این تغییرات؛ در عرصه‌های هنر و ارزشها نیز جابه‌جاییهایی صورت می‌پذیرد. بر این اساس، گفته می‌شود توسعه با سلسله‌ی از نشانه‌های دگرگونی همراه است و غالباً با

○ براساس نظر تاملینسون، جهانی شدن؛ فرایندی است که به‌صورتی اجتناب‌ناپذیر، دربردارنده‌ی شکلی از امپریالیسم فرهنگی است: گسترش فرهنگ غربی - بویژه آمریکایی - به هر بخش از جهان و حذف سنتهای فرهنگی غیر غربی. به‌همین دلیل است که نئومارکسیستهای امروزی شدیداً به جهانی شدن بدبین هستند. شاید رویکرد فرهنگی غالب در مورد جهانی شدن امروزه ترس از آن است که جهانی شدن، وحدت را به ارمغان نیاورد، بلکه، محصول آن هم شکل شدن باشد: یک هژمونی فرهنگی که محصول بازرگانی شدن کاپیتالیستی است.

فرهنگ جهانی؛ تنها یک نیروی همگن کننده نیست، بلکه، تنوع و تمایز را نیز تشویق و حمایت می‌کند. از دهه ۱۹۷۰ اکثر تحلیلگران، جهانی شدن را معادل آمریکایی شدن می‌انگاشتند.

(پلورالیسم) را می‌توان به‌عنوان نمونه‌هایی از هنجارهای عام مورد توجه قرار داد. قائل شدن به هنجارهای بدیل برای این هنجارهای جهانی، می‌تواند موجب به‌حاشیه‌راندن شدگی فرهنگ حامی هنجارهای مزبور شود و با شکلهی به‌نوعی فضای تضاد و تقابل، مانع تعامل و تحول فرهنگی شود. بدین‌سان؛ می‌توان در شرایط جهانی شدن، از شکل‌گیری «بازار فرهنگ» سخن گفت، بازاری که در آن دادوستد رقابت‌آمیز کالاها و فرهنگی صورت می‌پذیرد و در پی آن، برخی عرضه‌کنندگان با توان بیشتری وارد رقابت برای سیطره بر بازار می‌شوند. در این بازار، مصرف‌کنندگان یاد می‌گیرند که نوعی فرایند یادگیری موزاییکی را تجربه کنند و از هر چیز به‌مورد و به‌شکل خاص و آن‌هم به‌صورت گذرا و سطحی بهره‌جویند. این، در حالی است که کشورهای پیرامونی می‌توانند با اتخاذ موضعی سختگیرانه و در حالی که دستاوردهای مادی و تکنولوژیک جدید را مورد استفاده قرار می‌دهند، نسبت به الگوهای هنجاری - ذهنی جدید رویکردی ناپذیر از خود نشان دهند. این شیوه موضع‌گیری در برابر کلیت فرهنگ غربی - که می‌توان آن را «کژینشگرانه» لقب داد - مبتنی بر این پیش‌فرض است که تکنولوژی، یا بخش مادی فرهنگها، صرفاً ابزار و وسیله تلقی می‌شود و فاقد محتوا و جهت‌گیری ارزشی - هنجاری است. این، در حالی است که تجربه‌ی دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که این وسایل و ابزارهای مادی، با خود منشهای رفتاری و عملکردی خاصی را نیز ایجاد می‌کنند که نمی‌توان به‌سهولت از آنها اجتناب ورزید. فزون بر این، گسترش کاربرد وسایل ارتباط جمعی، می‌تواند مجموعه‌ی از هنجارها و اصول ارزشی را به‌جامعه میزبان منتقل سازد که به‌کارگیری آنها به‌سبب مهیا نبودن بسترهای مادی لازم برای محقق شدنشان ناممکن است. بدینسان، «تاخیر فرهنگی» در ذیل شرایط جهانی شدن پدیده‌ی دوسویه است که می‌تواند ناشی از عقب‌افتادگی هر یک از دو مؤلفه فرهنگ (مادی - غیر مادی) نسبت به دیگری باشد.

این میان، البته، برخی کشورهای جنوب، قابلیت بیشتری برای جذب در این نظام، از خود نشان داده‌اند (قوام، ۱۳۸۲: ۲۳).

از سوی دیگر، باید گفت؛ فرهنگ‌شناسی و یا توجه به تحول فرهنگی، الزاماً و بنا بر روال جاری، نباید صرفاً در قالب‌های فراملی انجام پذیرد. از این منظر، پرداختن به جابه‌جاییها در جغرافیای هنجارها و الگوهای فرهنگی، می‌تواند در قالب پرداختن به نوع ارتباطات میان طبقات اجتماعی در یک جامعه عیان گردد. هنجارهای فرهنگی در این سطح از تحلیل، به مثابه ابزاری مؤثر و کارآمد در چالش‌های میان طبقات و گروه‌های رقیب مورد استفاده است. در واقع، دسته‌ها، بخش‌ها و یا جناح‌های مختلف اجتماعی؛ می‌توانند با کوشش در جهت فراگیر کردن الگوهای رفتاری مورد نظر خود، تأمین منافع مطلوب خود را به نحو پایدارتری تضمین کنند و گاه برای آن مشروعیت و پذیرش عمومی فراهم سازند. از همین رو، می‌توان رابطه میان هنجارهای فرهنگی را با مفهوم سلطه، به نحو روشنتری مدنظر قرار داد. اصطلاح «سلطه» که بیشتر برای توصیف نقادانه رابطه فرهنگی جوامع غربی و غیر غربی محل استفاده بوده است، نزد نظریه‌پردازان فرهنگی، کاربردی دیگر دارد. آنها، تمایل دارند تا این اصطلاح را برای توصیف آن فرایندی به کاربرند که می‌تواند طبقه حاکم را در تداوم رابطه فرادستی‌اش در یک جامعه نسبت به طبقه فرودست به شکلی مورد دلخواه و نه اجبار آمیز، یاری دهد. از این منظر، سلطه، نمایانگر تضادی دائمی میان ایدئولوژی طبقه فرادست و تجربه اجتماعی طبقه فرودست است (فیسک، ۱۳۸۱: ۱۲۵). صورت دیگر از چنین کاربردی برای مفهوم سلطه را نزد مارکسیست‌های اروپایی؛ همچون یولانزاس، آلتوسر، و گرامشی می‌توان سراغ گرفت.

اما فراتر از مفهوم سلطه، به شکل کلی باید گفت؛ تحلیل فرهنگی را افزون بر سطح فراملی، در سطح ملی نیز می‌توان مدنظر قرار داد. در این میان، رابطه میان نسل‌های مختلف در یک جامعه (بالس، ۱۳۸۰) و یا نقش رسانه‌های داخلی در تحول فرهنگی، می‌تواند مورد

دور شدن از هنجارهای اجتماعی مطلق و نزدیک شدن به ارزش‌هایی همراه است که به گونه‌ی فزاینده در جهت عقلانیت، رواداری، اعتماد و اطمینان سیر می‌کند (اینگلهارت، ۱۳۸۱: ۹۳). اما، روشن است که بر نامه‌ریزان توسعه، چه بسا با پیامدهای هنجاری مترتب بر برنامه‌های توسعه موافقت نداشته باشند و این تغییرات را ناچیز یا غیر مهم بشمارند. اما، با وقوع هر دگرگونی در سامانه مادی حیات انسانی، عرصه‌های دیگر زیست جمعی و از جمله قلمروهای هنجاری نیز تحولاتی را تجربه می‌کنند. با وجود این، نباید روندی یکدست، همگونساز و کاملاً مشخص را تصور کرد که آینده فرهنگی جوامع به سوی آن حرکت می‌کند. تفاوت‌های موجود در مناطق فرهنگی مختلف در درون جوامع، بیشتر اشکال متفاوتی از تحویلپذیری را تجربه می‌کنند، ضمن آنکه اندازه و گستره تغییر و انطباقها می‌تواند تا حد قابل ملاحظه‌ی تنوع پذیرد. اما، در هر صورت؛ انکارپذیر نیست که تحول فرهنگی بیشتر نه به شکلی آگاهانه یا هدفمند، بلکه، در قالبی که می‌توان آنرا نتیجه غیر ارادی کنش‌های ارادی انسانی دانست، وقوع یافته‌اند. این نکته، مویدی بر پیوستگی است که در درازمدت میان الگوها، هنجارها و یا فرهنگ غالب بر حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی زیست جمعی، در یک جامعه باید پدیدار شود.

سلطه فرهنگی، تحلیل ملی یا فراملی

توجه به برخی واقعیات برآمده از جهانی شدن دوران جنگ سرد، موجب پرداختن به مقوله فرهنگ در قالب محدود رابطه سلطه آمیز میان کشورها شده است. با محوریت بخشیدن به نقش دولت، این گونه تحلیلها بیشتر در چارچوب روابط تخصیص آمیز و استثماری حاکم بر دوران جنگ سرد به دست داده می‌شود و از شرایط جدید جهانی و همگراییها و واگراییهای جدید و نقش بازیگران تازه عرصه بین‌الملل - که موجب مرکزیت‌زدایی از دولتها شده - غفلت می‌ورزند. پیامد عدم هماهنگی و تطابق با شرایط جدید جهانی، که از جمله مستلزم تجدیدنظر در مفاهیم در جهت توصیف این شرایط است؛ عدم مفاهمه میان کشورها است. در

توجه قرار گیرد. بنابراین، باید تحلیل فرهنگی را نه صرفاً در قالب روابط فراملی، بلکه، همزمان در قلمروی ملی نیز مورد بحث قرار داد. به عبارت دیگر؛ دگرگونی در سامانه‌های فرهنگی، همزمان متأثر از چارچوب‌های داخلی و خارجی است، که باید آنها را در فهم و درک روندهای تغییر لحاظ نمود.

فرهنگ، آزادی، هویت:

بحث از تحول فرهنگی؛ در عصر جهانی شدن، توأم با مباحث اساسی دیگری چون آزادی و هویت، قابل درک و تفسیر است. از نقطه نظر موضوع آزادی، می‌توان گسترش وسایل ارتباطی را دارای قابلیت برای بسط عرصه آزادی‌های فردی دانست. اگر مطابق نظر هابرماس؛ حوزه عمومی (Public sphere) را قلمرو تبادل نظر آزادانه و بی‌قید و شرط شهروندان درباره علایق عام آنها بدانیم، بی‌شک رسانه‌های این حوزه عمومی، وسایل ارتباط جمعی خواهند بود (هابرماس، ۱۳۸۱: ۲۶۵). این رسانه‌ها، گاه به پیدایش قلمروی جدید برای ارتباط منجر می‌شود که از آن، به عنوان حوزه مجازی (در کنار حوزه عمومی و حوزه خصوصی) یاد می‌شود، حوزه‌یی که می‌تواند ضعف‌های ارتباطی افراد در سایر حوزه‌ها را جبران کند. با اولویت قایل شدن برای مفهوم آزادی، می‌توان چنین استنباط کرد که در شرایط فراگیر شدن دامنه تبادل اطلاعات در عرصه‌های مختلف، گردش شفاف اطلاعات مجالی برای تصمیم‌سازی‌های آزادانه از يك سو و حرکت به سوی نوعی سیالیت در فرهنگ‌یابی جوامع یا حداقل برخی گروه‌های اجتماعی را از دیگر سو، فراهم می‌آورد. بدین‌سان، دیگر هویت معنایی صلب و پایدار را به ذهن متبادر نمی‌کند، بلکه، خود نمایانگر نوعی انعطاف و جابه‌جایی مداوم است که شاید بتوان آنرا انعکاسی از تضاد میان «شکل و زندگی» مطابق تفسیر زیمل از شرایط فرهنگ مدرن تلقی کرد (زیمل، ۱۳۸۰). با وجود این، باید تفاوت شرایط در کشورهای توسعه یافته و پیرامون را مد نظر داشت؛ تفاوتی که موجب می‌شود با پیش افتادگی برخی قالبها نسبت به ایده‌ها، یا آنچه «فرهنگ ذهنی» خوانده می‌شود، با جوامع کاریکاتوری

○ به اعتقاد ژاک برلور جهانی شدن دچار تناقض است. زیرا، از يك سو، موجب گسترش ارتباطات و تماسها شده است و از سوی دیگر، با برجسته‌سازی اموری که در آنها رقابت بر سر منافع وجود دارد، به تشدید منازعات می‌انجامد. بدینسان، می‌توان نتیجه گرفت که؛ نتایج نهایی و قاطعی رانمی‌توان برای جهانی شدن برشمرد. با وجود این، شرایط جدید مورد بحث، آشکارا موجب تغییراتی در گستره حیات جمعی جوامع مختلف شده است.

(افشار کهن، ۱۳۸۲: بخش چهارم) روبه‌رو شویم. در سطح خرد، گسترش تکنولوژی‌های جدید ارتباطی، از جمله موجب کاهش سن رسیدن به جوانی می‌شود و می‌تواند ساز و کار کسب هویت مستقل برای جوانان را تسریع کند. فزون بر این، می‌توان به کنکاش در شیوه و چگونگی اثرگذاری جهانی شدن بر پدیده‌هایی خرد، چون اشتغال زنان، هویت‌های فردی و... پرداخت (مجموعه نویسندگان، ۱۳۸۴).

نتیجه‌گیری

جهانی شدن، گاهی موجب شده تا از «فرهنگ جهانی» سخن به میان آید. این اصطلاح، حاکی از باور به حرکت همگون‌ساز تحولات جهانی در جهت ادغام «فرهنگها» در قالبی واحد و با خصوصیات عام و فراگیر دارد. با این حال، باید نسبت به تعمیم‌های تك بُعدی حساسیت بیشتری داشت، تا سوبه‌های دیگر روندهای جاری، مورد غفلت قرار نگیرد. بر این اساس، می‌توان گفت در شرایط جدید جهانی، فضا برای برخوردها و تماس‌های میان فرهنگی بسیار مهیاتر از گذشته است. این امر، می‌تواند به تسریع در فرایندهای انتقال هنجارهای فرهنگی و پرشتاب شدن مداوم دگرگونی‌های

فرهنگی منجر شود. همچنین، پیامد این شرایط، می‌تواند بر جسته شدن نقاط افتراق و اشتراك فرهنگها و آماده شدن زمینه‌هایی برای برخورد های فرهنگی باشد. ساموئل هانتینگتون، در کتابش تحت عنوان «بر خورد تمدنها» چنین استدلال کرده که؛ سیاست و اقتصاد جهان مدرن، مولدان اصلی تضاد در جهان نیستند. تقسیم‌های بزرگ بین انسانها و منبع مسلط تضاد، فرهنگی خواهد بود و خطوط نبرد آینده، خطوط گسل بین تمدنها خواهد بود. استدلال هانتینگتون این بود که غرب نیازمند درك بهتر فرهنگهای دیگر و نیازمند توجه به مشترکات مدل‌های تمدنی متفاوت است (Vysotska, 2004, 34).

این وضع می‌تواند موجب بروز داوریهایی درباره خط سیر و یا چگونگی تحول فرهنگی باشد و گاهی از اراده‌ی سراغ گرفته شود که به شکل برنامه‌ریزی شده و منسجم، در صدد ایجاد تحول فرهنگی در برخی مناطق جهان است. ضمن آن که؛ سیاست گذار یهای فرهنگی در راستای حفظ منافع بلو کهای قدرت، می‌تواند امری پذیرفته شده و قابل درك و تصور باشد، باید یاد آور شد که سمت و سوی دگر گو نیهای فرهنگی، همچنین می‌تواند از ناحیه میزان مناسبت یا تطابقی باشد که میان فرهنگها و نیازهای رو به توسعه انسانی صورت می‌پذیرد. از همین رو؛ توان و استعداد نهفته در جهت گیریهای فرهنگی را می‌توان، هم با توجه به فراخنای نیازهایی که مورد توجه آنها هستند، ارزیابی کرد و هم از طریق کار آمدی و واقع گرایی نهفته در آنها سنجید.

جوامع پیرامونی را، می‌توان جوامعی با اندازه توسعه یافتگی ناچیز قلمداد کرد. این جوامع، با توسعه نیافتگی در دامنه نیازهایشان و یا به رسمیت شناخته نشدن عرصه‌ها و قلمروهای متعدد و فراخ نیازهای انسانی در آنها قابل تشخیص اند.

واقعیت اجتماعی در این جوامع، به نحوی متناقض با واقعیت کلان جهانی قابل بررسی است. گسترش ارتباطات جمعی می‌تواند در بُعد ذهنی، به نیاز آفرینیهایی در گستره فرهنگ این جوامع منجر شود که در بُعد عینی مجال برای پاسخگویی به آنها اندک و ناچیز است. از همین رو، روالهای تحول فرهنگی در این

جوامع ناهموار و دارای پیچ و تاب و نظم ناپذیر به نظر می‌رسد و موجب ایجاد گستره‌های شناختی ناهمخوان و ناسازگار می‌شود. در واقع، این جوامع، نه در قالب زیست جهانی ادغام پذیرند و نه به کلی از آن منزوی و جدا گشته اند. این وضع بینابینی، به آنها موقعیتی را می‌بخشد که مشخصه آن نوعی سرگردانی یا تجربه امور ناهمزمان است. بدیهی است در این شرایط، سیاست گذار یهای فرهنگی، دامنه‌ی با برد محدود و ناچیز خواهد داشت و اغلب به سبب عدم درك شرایط کلی حاکم بر موقعیت این جوامع، به نتایج مورد نظر خود دست نمی‌یابند. اگر چنین باشد، ترسیم چشم انداز آینده فرهنگی این جوامع آنقدر مبهم خواهد بود که نتوان عوامل تأثیر گذار در آنها را در جهت مطلوب و مورد نظر هدایت کرد.

منابع و مآخذ

- ارجمندی، غلامرضا، (۱۳۸۰)، پخش مستقیم ماهواره‌ی، پیامدها و سیاستها، نامه انجمن جامعه شناسی ایران، شماره ۶، صص ۸۳ تا ۹۹.
- افشار کهن، جواد، (۱۳۸۲)، درآمدی بر مسائل اجتماعی ایران، تألیف و ترجمه، چاپ اول، انتشارات سلمان و سایه هور.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۸۱)، فرهنگ و دموکراسی، ترجمه، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۰، صص ۹۳-۱۱۵.
- بالس، کریستوفر، (۱۳۸۰)، ذهنیت نسلی، ترجمه حسین پاینده، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۹، صص ۱-۳۰.
- برگر، پیتر و دیگران، (۱۳۸۱)، ذهن بی‌خانمان، نوسازی و آگاهی، ترجمه محمد ساوجی، چاپ اول، نشر نی.
- جیمسون، فردریک و دیگران، (۱۳۷۹)، منطق فرهنگی سرمایه‌داری متاخر، ترجمه مجید محمدی و دیگران، چاپ اول، انتشارات هرمس.
- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۸۲)، فارابی، فیلسوف فرهنگ، چاپ اول، نشر ساقی.
- زیمل، جورج، (۱۳۸۰)، تضاد فرهنگ مدرن، ترجمه هاله لاجوردی، فصلنامه ارغنون، شماره ۱۸، صص ۲۲۵-۲۴۵.
- ساروخانی، باقر، (۱۳۸۳)، جامعه‌شناسی ارتباطات، چاپ چهارم، انتشارات مؤسسه اطلاعات.
- سورین، ورنر و جیمز تانکارد، (۱۳۸۱)، نظریه‌های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران.

و جدید، ترجمه شهریار وقفی پور، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴، صص ۳۱۹-۳۵۲.

- هودفر، هما، (۱۳۸۶)، تلاش جوانان پناهنده افغانی برای امتناع

از حاشیه‌ی بی‌بودن، فصلنامه گفتگو، شماره ۵۰، صص ۲۳ تا ۶۰.

- ویستر، فرانک، (۱۳۸۴)، نظریه‌های جامعه‌اطلاعاتی، ترجمه

مهدی داوودی، چاپ دوم، انتشارات وزارت امور خارجه.

- کاستلز، مانوئل، (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و

فرهنگ، ظهور جامعه شبکه‌ی، ترجمه علیقلیان و خاکباز،

انتشارات طرح نو.

- کوئن، بروس، (۱۳۷۴)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه توسلی و

فاضل، چاپ چهارم، انتشارات سمت.

منابع لاتین:

- Ardalan, Kavous (2009), Globalization and Culture: four paradigmatic views; International Journal of Emeralds; Vol. 36, No. 5

- Boli, John and Lechner, Frank (2001), "Globalization and World Culture" Vol. 9, pp. 6161-6 in Neil J. Smelser and Paul B. Baltes (editors-in-chief), International Encyclopedia of the Social and Behavioral Sciences. Oxford: Pergamon Press.

- During, Simon (2005), Cultural studies, A critical introduction, Routledge.

- Tomlinson, John (2006), Globalization and Culture, Research Seminar Series Paper at University of Nottingham Ningbo.

- Vysotska, Natalia (2004), Culture in Globalization: Challenges and Prospects online at: www.fulbright.org.ua/app/yb2004/3/32.pdf

- عاملی، سعیدرضا، (۱۳۸۳)، جهانی شدن‌ها: مفاهیم و نظریه‌ها، فصلنامه فلسفی، ادبی، فرهنگی ارغنون، شماره ۲۴، صص ۱ تا ۵۸.

- فیسک، جان، (۱۳۸۱)، فرهنگ و ایدئولوژی، ترجمه، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۰، صص ۱۱۷-۱۲۶.

- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۲)، جهانی شدن و جهان سوم، چاپ اول، انتشارات وزارت امور خارجه.

- گنو، ژان ماری، (۱۳۸۰)، آینده آزادی، چالش‌های جهانی شدن

دموکراسی، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، چاپ اول، انتشارات

وزارت امور خارجه.

- گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر

صبوری، چاپ هفتم، نشر نی.

- لاتوشه، سرژ، (۱۳۸۰)، غربی‌سازی جهان، ترجمه فرهاد

مشتاق صفت، چاپ اول، انتشارات سمت.

- مجموعه نویسندگان، (۱۳۸۳)، اندیشه‌های بنیادین علم

ارتباطات، ترجمه مجموعه مترجمین، زیر نظر باقر ساروخانی،

چاپ اول، انتشارات خجسته.

- مجموعه نویسندگان، (۱۳۸۴)، هویت ملی و جهانی شدن، چاپ

اول، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

- محسنی، منوچهر، (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی جامعه‌اطلاعاتی،

چاپ اول، نشر دیدار.

- معتمدنژاد، کاظم، (۱۳۷۹)، وسایل ارتباط جمعی، جلد اول،

چاپ سوم، انتشارات دانشگاه علامه طباطبایی.

- هابر ماس، یورگن، (۱۳۸۱)، سیطره عمومی، ترجمه، فصلنامه

ارغنون، شماره ۲۰، صص ۲۶۵-۲۷۸.

- هال، استوارت، (۱۳۸۳)، هویت‌های قدیم و جدید، قومیت‌های قدیم